

بررسی تطبیقی افکار و اندیشه‌های مزدک و کارل مارکس

سید سعیدرضا منتظری*

جاسم علی نژادان**

چکیده

مزدک، انقلابی و اصلاح‌طلب روزگار ساسانی، در زمان قباد، شاه ساسانی علیه نظام فئودالی و بی‌عدالتی موجود در جامعه و همچنین زیاده‌خواهی ثروتمندان طبقه مرفه جامعه قیام کرد. او با بهره‌گیری از نظام فکری خود، که برخاسته از برخی تعالیم زرتشتی و مانوی و اندیشه‌های انقلابی بود، موفق به ایجاد اصلاحات و تأثیراتی در روزگار قباد، شاه ساسانی شد. روند جنبش او به شکلی شد که برخی از مردم اصول اولیه او را نادیده گرفتند و با دست زدن به برخی رفتارهای ناهنجار، مقدمات انحراف جنبش او را به وجود آوردند. همین عامل سبب شد بعدها او را مروج نظام اشتراک در زن و داری و اشاعه‌دهنده افکار کمونیستی در ایران بدانند. مقایسه مزدک از یک سو با مارکس، به عنوان پدر کمونیسم مدرن، نشان می‌دهد که کلیت اصول اعتقادی مزدک گویا با اندیشه‌های مارکسیستی مارکس همخوانی ندارد و نظام فکری او با اندیشه‌های اشتراکی مارکس، به عنوان مبدع نظام مارکسیستی، سنخیتی ندارد. اگرچه شاید بتوان میان آینده جهان از دیدگاه مزدک و یوتوپیای مارکس تشابهاتی پیدا کرد، اما جهان‌بینی مزدک و راه رسیدن او به جامعه مورد انتظارش با مارکس تفاوت‌های اساسی دارد.

کلیدواژه‌ها: مزدک، مارکس، کمونیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم.

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

** کارشناس ارشد ادیان غیرابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

درباره مزدک، نویسندگان بسیاری مطلب نوشته‌اند و از همین نوشته‌ها است که اکنون دانستنی‌های فراوانی در دست ماست. این دانستنی‌ها از راه‌های گوناگون و بعضاً متضاد به دست ما رسیده است. چه اروپاییانی که از عهد پادشاهان ساسانی، با رخنه در ساختارهای حکومتی، با مزدک آشنا شده‌اند و مطالبی درباره او نوشته‌اند و چه منابعی که در دوره اسلامی، و بعد از فروپاشی پادشاهی ساسانی، نوشته شده و اندکی از آنها اکنون در دست ماست؛ و چه مطالبی که در زمان پادشاهان ساسانی و به دستور آنها درباره رخدادهای و حوادث، به ویژه درباره مزدک نوشته شده‌اند، همه و همه ملغمه‌ای از اطلاعات را به وجود می‌آورند که به جلد می‌توان گفت، استخراج حقیقت مزدک از میان همه این منابع کاری بسیار دشوار و گاه غیرممکن است. با تمام این احوال کوشیده‌ایم در این مقاله و برای دوری از هر گونه سردرگمی، این بار مزدک و جنبش او را از زبانه‌های تازه بکاوییم و ابعاد جدیدی از باورها و عقاید او را روشن کنیم. بدین منظور و برای تحقق هر چه بهتر این خواسته، پس از بررسی و تحلیل زندگی مزدک و آرای او، با فرض اینکه او پایه‌گذار نوعی کمونیسم در ایران بوده، او را با کارل مارکس، پدر کمونیسم مدرن، مقایسه کرده‌ایم.

در مقایسه هر چند مختصر عقاید مزدک با اندیشه‌های مارکس، فقط به آن دسته از اصول اعتقادی مزدک می‌پردازیم که احتمال می‌دهیم در نگاه دیگران او را کمونیست جلوه داده است. بدین ترتیب و با مقایسه جزء به جزء این اصول، به تدریج با تشابهات و اختلافات این دو شخصیت و آرای آنها آشنا می‌شویم. آشنایی با تعریف مارکس از کمونیسم به این دلیل مهم است که این امکان را برای ما فراهم می‌کند تا به مقدار دوری و نزدیکی آن دو نیز آشنایی پیدا کنیم. از نکات قابل بحث این مقاله کشف و فهرست کردن تفاوت‌ها و شباهت‌های کمونیسم مارکس (کمونیسم اقتصادی) و عقاید مزدک است. شاید این تلاش مختصر فتح بابی شود برای فهم این مطلب که، آیا آنهایی که اصرار دارند مزدک و جنبش او را کمونیستی بدانند، تا چه اندازه به حقیقت نزدیک‌اند.

۱. مزدک

مزدک (Mazdak)، پسر بامداد، که برخی زادگاه او را نیشابور^۱ و برخی دیگر، روستای

مدریه (مذریه) واقع در کنار رود دجله (کوت العماره امروزی) در عراق می‌دانند (طبری، ۱۳۷۵: ۶۴۶)، شخصیت شناخته‌شده‌ای است که همواره نکات مبهم و پیچیده‌ای درباره‌ی او و شخصیتش وجود داشته است. دینوری او را از استخر (اصطخر) فارس می‌داند که در ۵۲۴ یا ۵۲۸ میلادی در گذشته است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۸۶).^۲ وی در اواخر نیمه‌ی دوم قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی و همزمان با پادشاهی قباد (۴۸۸-۵۳۱ م.) یکی از نهضت‌های اجتماعی دوران ساسانی را رهبری کرد و به ایراز عقاید و اندیشه‌های خود پرداخت (Tafazzoli, 1984: 507-516). او در این دوره، نخست در مقام موبد موبدان و قاضی‌القضات در کنار شاه‌قباد، به فعالیت خود پرداخت (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۱۱؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۵).^۳ در دوره‌ی اول سلطنت قباد (۴۸۸-۴۹۶ م.) از همراهی شاه بهره کافی برد و موفق شد در اواخر همین دوره، بیشترین فعالیت مذهبی و اجتماعی خود را در جامعه‌ی آن روز به منصف ظهور بگذارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۶۴). سرانجام مزدک و برخی پیروان او به دستور انوشیروان به مجلسی دعوت شدند و با نیرنگ و حيله، همه‌ی آنها به قتل رسیدند (Russel, 1990: 190). به هر حال، اکثر منابع موجود تاریخی و تحقیقاتی بر وجود شخصیت مزدک در تاریخ ایران اذعان دارند (Gaubе, 1982: 112-117).

۱.۱. مبانی نظری و اعتقادی مزدک

۱.۱.۱. نور و تاریکی

اعتقادات مزدک، که در اصل برگرفته از تفاسیر جدید اوستا (زند) و قسمت‌هایی از مانویت، بوده است (برنامقدم و پرمون، ۱۳۵۶: ۱۰۴) زوایای متعدد و عمق بسیاری دارد.^۴ از مهم‌ترین باورهای مزدک، اعتقاد به وجود دو عنصر نور و تاریکی و تقابل این دو عنصر در کل جهان، از منشأ هستی گرفته تا کوچک‌ترین ذرات، است.^۵ مزدک معتقد است عملکرد نور به شکل اختیاری و فعالیت تاریکی به صورت اتفاقی و جبری است (بهار، ۱۳۸۶: ۹۶). نور در باور مزدک، جایگاه ویژه‌ای دارد (اصفهانی، ۱۳۶۹: ۱۳۳). برتری نور بر تاریکی در آیین مزدک، جزء اصول اولیه‌ی اعتقادی است؛ به این معنا که مزدک و مزدکیان، همواره نور و نیروهای نورانی را بر تاریکی غالب می‌دانسته‌اند. مالالاس (Malalas)،^۶ معتقد بود در آیین مزدک اعتقاد بر این است که خدای نور بر خدای تاریکی چیره شده و از این‌روست که باید غالب را ستود (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۲۴۶). شهرستانی

ضمن اشاره به این دو اصل، افعال نور را از روی اختیار و فعل تاریکی را تصادفی و اتفاقی می‌دانست، با این توضیح که او امتزاج و سپس افتراق آن دو را نیز از همدیگر تصادفی می‌دانست (شهرستانی، ۱۹۹۵: ۲۹۵).

۱. ۱. ۲. عدالت و برابری

از دیگر مبانی اعتقادی مزدک، که گویی جزء اصیل‌ترین مبانی عملی در نهضت اوست، آموزش عدالت و برابری است. بحث عدالت‌خواهی در آیین مزدک، از پیچیده‌ترین مباحثی است که متأسفانه تفاسیر ضد و نقیض فراوانی از آن شده است. مزدک معتقد بود خداوند نعمت‌ها را در روی زمین قرار داده است تا همه مردم به شکل یکسان از آنها استفاده کنند.^۷ پیداست که این اولین و مهم‌ترین انگیزه او در پرداختن به اوضاع اجتماعی است؛ چراکه مزدک می‌دید گروهی از مردم جامعه این خواسته خداوند را رعایت نمی‌کنند؛ یعنی زیاده‌خواهی برخی، سبب بروز نوعی بی‌عدالتی در جامعه شده بود. در پی این اعتقاد، و برای اثبات آن، معتقد بود عناصر تشکیل‌دهنده جهان، سه عنصر آب و خاک و آتش هستند،^۸ که به صورت مساوی و در نهایت عدالت، به اشکال متفاوتی با یکدیگر ترکیب شده‌اند و موجودات جهان را به وجود آورده‌اند؛ و چنین نتیجه می‌گرفت که نعمات خداوند هم باید به طور مساوی بین مردم تقسیم شده باشد. این نعمت‌ها همگانی است و باید در دسترس همه مردم باشد (همان: ۲۹۵). در خصوص عدالت‌خواهی مزدک فردوسی نیز می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۶۵):

همی گفت هر کاو توانگر بود تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فزود توانگر بود تار و درویش پود

به عقیده مزدک، چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردم است، باید عدم مساوات را از بین برد تا کینه و نفاق در دنیا از بین برود (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۲۴۷-۲۴۸؛ آقایی، ۱۳۸۰-۱۳۸۱: ۱۴۷).

۱. ۱. ۳. آموزش بی‌آزاری و ریاضت

از دیگر مبانی اعتقادی مزدک، ریاضت و بریدن از خواهش‌ها و لذت‌های دنیوی است. او همواره پیروان خاص خود را به ترک تمایل و خواسته‌های دنیوی دعوت می‌کرد

(کریستین سن، ۱۳۷۸: ۲۴۷).^۹ مزدک، راه نجات بشر را از بین بردن شهوات از طریق زهد و پارسایی می‌دانست و بر این اساس، مثلاً خوردن گوشت را ممنوع اعلام کرد^{۱۰} و ازدواج و بهره‌گیری از زنان را برای برگزیدگان دین خود، منع کرده بود (همو، ۱۳۷۴: ۱۱۰-۱۱۱).

۱. ۱. ۴. خدانشناسی در باور مزدک

شهرستانی خدای مزدک را همچون پادشاهی که بر روی زمین حکمرانی می‌کند، در عالم اعلی تصویر کرده، برای او چهار نیروی تمییز، حفظ، فهم و سرور، که وسیله حکومت او بر جهان‌اند، قائل بود (همان: ۲۹۵). غیر از این چهار نیرو، شهرستانی، به عناصر دیگری نیز اشاره می‌کند که در راستای اوامر خداوندی به تدبیر جهان می‌پردازند و ما از پرداختن به ذکر جزئیات در مورد این عناصر، معذوریم. همین‌ما را بس که متوجه باشیم مزدک نیز مانند دیگر اسلاف خود (زرتشت و مانی) جهان‌شناسی عمیق و ظریفی داشت و نمی‌توان مبانی نظری او را، فقط ساخته و پرداخته ذهن خود او دانست؛ بلکه برعکس، این مبانی ریشه در تفکرات گذشتگان او داشت و او فقط ضمن تفسیر برخی از آن مبانی، جرئت عملی کردن آنها را به خود داد.

۲. شعارهای اجتماعی مزدک (مبانی عملی)

مزدک جهاد و مبارزه اجتماعی خود را برخاسته از ایمان و باور به ستیز نور با تاریکی، برای رهایی نهایی نور از تاریکی می‌دانست. به این معنا که او همواره معتقد بود باید نور را یاری کرد تا بر تاریکی غلبه کند. او برخلاف مانی، رهایی را صرفاً در زهد و ریاضت نمی‌دانست؛ بلکه کوشش انسان و تحرک او را برای مبارزه با بی‌عدالتی بسیار واجب می‌دانست؛ به همین علت، مردم را به قیام علیه بی‌عدالتی، ترغیب می‌کرد. مهم‌ترین شعارهای او، یعنی مبارزه بر ضد ستم و بی‌عدالتی، از عمده‌ترین باور او، یعنی کوشش برای یاری نور در غلبه بر ظلمت، نشئت گرفته بود. به همین دلیل می‌گفت باید همه بدی‌ها را منتسب به دیوهای رشک و خشم و آز دانست (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۱۰). او معتقد بود اصل تاریکی، با همه تأثیراتی که بر عالم نور دارد، باید ناپود شود و این هدف جز با توسل به زور و فشار، که او از آن به قیام علیه ستم تعبیر می‌کرد محقق نمی‌شد (کلیم، ۱۳۷۱: ۴۰).

دومین شعار مهم مزدک، عدالت‌خواهی و مساوات‌طلبی او بود. مزدک همواره می‌گفت: «همه مردم یکسان آفریده شده‌اند و عادلانه نیست که ثروت و زن یکی، بیشتر از دیگری باشد» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۸۷). جدا از نوع نگاه ما به باورهای مزدک، که متأثر از نظرگاه نویسندگان متعدد است، توجه به اقوال مشترک آنها، به ویژه درباره دیدگاه او راجع به زن و دارایی قابل تأمل است. به این معنا که بیشتر نویسندگان به این مسئله اذعان داشته‌اند که مزدک (با هر نیت و هدفی) بحث اشتراکی بودن زن و دارایی را مطرح کرده است. اما باید گفت مطرح کردن این مسئله از سوی وی، در درجه اول، جز با این نیت که تلاش می‌کرد نوع خاصی از مالکیت فردی را به نوعی مالکیت عمومی تبدیل کند، قرین نبوده است. مزدک ایجاد تساوی و عدالت در اجتماع را جز با الغای مالکیت فردی یا خصوصی و تبدیل آن به مالکیت عمومی یا اشتراکی نمی‌دانست (همان). اما به نظر می‌رسد برخی نویسندگان بدون توجه به این نیت مهم او و بدون در نظر گرفتن معانی متعددی که از مالکیت و انواع آن قابل دریافت است، تفاسیر متنوعی از جنبش او و اهدافش داشته‌اند. به اعتقاد نگارنده، پرداختن به این نکات، و روشن نشدن آنها، برداشت‌های متفاوتی از مبانی نظری و عملی او در طول تاریخ، شکل داده است.

۳. مارکس

کارل مارکس، با نام کامل کارل هاینریش مارکس، در ۱۸۱۸ در خانواده‌ای یهودی و در یکی از شهرهای آلمان، واقع در پروس غربی، به دنیا آمد. پدرش، هاینریش مارکس لوی، وکیل دادگستری بود و از خانواده‌ی خاخام‌های معروف شهر به حساب می‌آمد که به دلیل محدودیت‌هایی که دولت پروس برای حقوق‌دانان یهودی به وجود آورده بود، به شاخه‌ی پروتستان مسیحی روی آورده بود (کالینکوس، ۱۳۸۲: ۲۱).

مارکس، پس از تمام کردن دوران دبیرستان در شهر تریر (Trier) به درخواست پدر و در هفده‌سالگی برای ادامه‌ی تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه بُن شد؛ اما بعد از مدتی، بی‌علاقگی او به این رشته و میل به فهم مسائل فلسفی و تاریخی، همچنین به دلایل برخی رفتارهای معترضانه، در پایان ترم تابستانی ۱۸۳۶ از بُن رفت و در پاییز همان سال به دانشگاه برلین منتقل شد (برلین، ۱۳۸۶: ۶۴). او در دوران دانشجویی در

تماس با هگلیمان چپ^{۱۱} قرار گرفت و از آن پس فلسفه و سیاست، در زندگی او نقش بسیاری ایفا کرد. پس از اتمام دوران دانشگاه، تمایل فراوانی به تدریس در دانشگاه پیدا کرد. اما به دلیل اندیشه‌ها و افکار رادیکالی، دولت مقتدر پروس این اجازه را به او نداد. مارکس از همان ابتدا معتقد بود وظیفه ما تفسیر جهان نیست، بلکه ایجاد تغییر در آن است و همین باور او باعث شد در ابتدای زندگی انقلابی خود، به کار روزنامه‌نگاری مشغول شود تا از این راه به بیان بهتر ایده‌های انقلابی خود بپردازد. او در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ دیگر از خواب آرام بعدازظهری بیدار نشد و به خواب ابدی فرو رفت. مارکس در قبرستان هایگیت لندن، به خاک سپرده شد.

۱.۳. بررسی ریشه‌های فکری و مبانی نظری و عملی مارکس

بحث درباره همه نظریه‌های مارکس از حوصله این نوشتار خارج است. در این قسمت می‌کوشیم به آن دسته از نظریه‌های او بپردازیم که اولاً دستیابی ما را به تصویر کلی از عقاید او ممکن سازد؛ و ثانیاً ما را در راهیابی به یک چارچوب نظام‌مند از اندیشه‌های او یاری کند. در این خصوص کوشیده‌ایم از دیدگاه‌هایی سخن به میان آوریم که تا حدودی امکان مقایسه آنها را با آنچه از دیدگاه‌های مزدک گفته شد، برای خواننده مهیا کند.

نظریه دگرگونی اجتماعی مارکس از برجسته‌ترین نظریات مارکس محسوب می‌شود. این نظریه بر این فرضیه مبتنی است که تاریخ بشری بر پایه قوانین خاص و قابل شناخت تحول می‌یابد. مسیر تحولات تاریخی به سمت اهداف خاصی حرکت می‌کند. مارکس در این نظریه حوزه اقتصادی را تکیه‌گاه قرار داده، از مؤلفه‌های اقتصادی به عنوان زیربنا و پایه‌های اصلی ایجاد تحول در جامعه یاد می‌کند. او معتقد بود سیاست، فرهنگ و سایر عناصر اجتماعی در واقع پوسته و روبنای جامعه را تشکیل می‌دهند. وی به این نتیجه رسید که عناصر روبنایی جامعه، متأثر از قدرت اقتصادی جامعه صورت‌بندی می‌شوند و هر گونه تغییر در شاخص‌های اقتصادی جامعه، تأثیراتی را در روبنای جامعه خواهد داشت (دارندورف، ۱۳۸۱: ۱۵۱).

با دقت در توالی منطقی نظریه‌های مارکس، به مفهوم «انقلاب» از دیدگاه او می‌رسیم. از نگاه او، انقلاب جز ایجاد دگرگونی در ساختارهای اقتصادی، یعنی نیروی

مولد و مناسبات تولید نیست. او، که نظام اقتصادی حاکم بر جامعه روزگار خود را سرمایه‌داری می‌دانست، معتقد بود پیشرفت‌های فنی موجود، زمانی باعث افزایش تولید و به دنبال آن رشد ثروت مالکان سرمایه می‌شود. با افزایش دارایی تمایل مالکان به تولید بیشتر قوت می‌گیرد؛ این تمایل، منجر به اعمال فشار مضاعف بر طبقه کارگر (نیروی مولد) می‌شود. اعمال فشار زیاد بدون در نظر گرفتن معیشت کارگران، میان سرمایه‌دار و کارگر تنش ایجاد می‌کند و اینجاست که حرکت انقلابی کارگران شروع می‌شود و انقلاب به وجود می‌آید (کولافسکی، ۱۳۸۵: ۲۱۵).

بنا بر نظر مارکس، نظام سرمایه‌داری صرف نظر از عیوب اقتصادی، روابطی غیراخلاقی در میان مردم ایجاد می‌کند. جنگ و ستیز و رقابت‌های نامتعارف را در میان طبقات پایین به وجود می‌آورد. در چنین شرایطی، مردم با یکدیگر قطع رابطه کرده، از مسائل فرهنگی و سایر هنجارهای اجتماعی دور می‌افتند. چنین نظامی، انسان‌ها را به چنان مشاغل پست و خوارکننده‌ای دچار می‌کند که بردگی در قیاس با آن، شاهانه جلوه می‌کند. از هم‌پاشیدگی نظام خانواده و به دنبال آن روسپیگری زنان، بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند. کودکان کار و زنان از خانواده جدا شده، در کارخانه‌های مخوف ریسندگی و ... مشغول می‌شوند. همه این رخدادها از معضلات نظام سرمایه‌داری است (مارکس، ۱۳۸۵: ۶۱-۶۲).

مارکس به انسان اجتماعی و اجتماع بیش از اندازه اهمیت می‌داد. از نگاه او، فردیت جایی ندارد و سوسیالیسمی که او معرفی می‌کند در درجه نخست، اصالت دادن به اجتماع است (رحیمی، ۱۳۸۳: ۷۷). مارکس انسان را موجودی جهان‌شمول، و بنابراین آزاد، تعریف می‌کند و معتقد است نیرویی که انسان را قادر می‌سازد چنین موجودی باشد از تمایلات اجتماعی او ناشی می‌شود. این بدین معنا است که پیوند مستقیم بین آزادی، به عنوان جهان‌شمولی انسان، و اجتماعیت وجود دارد. او معتقد بود بعد طبیعی انسان، نخست فقط برای انسان اجتماعی وجود دارد و فردیت حقیقی را نمی‌توان منتزع از تمایلات اجتماعی دریافت کرد (مساروش، ۱۳۸۰: ۲۰۷). مارکس به انسانیتی توجه دارد که در تمامی اعصار بخشی از طبیعت است. از نگاه او، انسان موجودی کاملاً طبیعی و زنده و دارای غرایزی چون سایر حیوانات است (Marx-Engle, 1975-94: 336).

از نگاه مارکس، دولت سوای کارکردش به عنوان وسیله‌ای در خدمت نیازهای تجربی و مادی، هیچ ارزش مستقلی ندارد. بنابراین، دولت شکلی از اجتماع است، اما شکل تصویری آن، که مقابل جامعه انسانی واقعی قرار می‌گیرد (Ibid.: 78). از نظر مارکس، هدف دموکراسی، تبدیل مجدد دولت به ابزاری در دست انسان است. او معتقد است فقط دولتی، دولت واقعی است که قسمتی از وجود ملت خود باشد و چیزی تحمیل شده از خارج نباشد (کولاکوفسکی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). با دقت در تعریف مارکس از دولت به خوبی می‌شود جایگاه دولت را در جامعه انقلابی او تصویر کرد. دولت انقلابی او در تلاش برای تحقق اهداف انسان‌هایی بود که تشریک مساعی آنها باعث بروز و شکل‌گیری نظامی جدید در قالب یک دولت جدید می‌شد. او این دولت را دیکتاتوری پرولتاریا می‌نامید.

تعریف مارکس از دین و مفاهیم دینی نیز قابل توجه است. مذهب، از نگاه مارکس، صرفاً یکی از تجلیات زندگی اجتماعی است، نه ریشه آن. او همواره می‌گفت مذهب تحقق خیالی بشر است. او با استناد به نگاه فوئرباخ، مذهب را ساخته و پرداخته خیال انسان، برای نزدیک شدن به آنچه انسان آن را خدا می‌داند، لحاظ می‌کرد. از همین نکته مهم، او به مفهوم از خودبیگانگی انسان رسید. مارکس معتقد بود از خودبیگانگی، بندگی انسان در پیشگاه فرآورده‌های خود اوست که صورت چیزهای مستقل را به خود گرفته‌اند. با این نگاه، به خوبی می‌توان به جایگاه دین و مذهب در باورهای مارکس، پی برد. او دین را اولاً زاییده وهم و خیال انسان می‌دانست و ثانیاً اصرار داشت که دین و مذهب، انسان را از خود انسانی دور می‌کند و اصطلاحاً باعث از خودبیگانگی^{۱۲} انسان می‌شود. نظریه دیگر مارکس که جزء اصولی‌ترین دیدگاه‌های او محسوب می‌شود؛ به «نظریه موجیبت» معروف است. این نظریه، که با نام دترمینیسم (determinism) نیز از آن یاد می‌شود، جبر تقدیری را بیان می‌کند. بر اساس این نظریه، بشر فقط می‌تواند وقوع رویدادهای جبری را به جلو و عقب بیندازد بی‌آنکه بتواند جلوی آنها را بگیرد. مارکس جبر تاریخ را بر اساس این نظریه بیان می‌کند. او حرکت تاریخ را در کلیت خود حرکتی تغییرناپذیر و مهارناشدنی می‌داند. لذا به نوعی جبرگرایی متهم است (رحیمی، ۱۳۸۳: ۷۶).

۴. بررسی و مقایسهٔ اوضاع اجتماعی روزگار مزدک و مارکس

مقایسه را با تجزیه و تحلیل نظام حکومتی موجود در هر دو دوره آغاز می‌کنیم. حکومت در عصر مزدک، پادشاهی است. پادشاه در رأس همه قوا قرار دارد و اوست که تدبیر کشور را در دست دارد. این نظام حکومتی نه تنها در زمان مزدک، بلکه قرن‌ها پیش از او و حتی سال‌ها بعد از او در ایران رایج بوده است. در درون کشور، ایالت‌هایی بودند که اشراف بزرگ آنها را اداره می‌کردند که البته آنها نیز به نوعی زیر نظر حکومت مرکزی و متأثر از قوانین آن اداره می‌شدند (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۷۳). با دقت در احوال روزگار مارکس و مطالعهٔ نظام حکومتی آلمان روزگار او، ساختارهای مشابه حکومتی میان آلمان قرن نوزدهم و ایران قرن پنجم، قابل مشاهده است. دولت پروس، نظامی پادشاهی بود که در آن، پادشاه در رأس همه امور قرار داشت. او برای تسلط بهتر و بیشتر بر آلمان، از تشکیل نظام‌های کوچک‌تر فئودالی که در خدمت شاه و خواسته‌های او بودند نیز حمایت می‌کرد (برلین، ۱۳۸۶: ۵۴). بر این اساس، مقام شاه و میزان قدرت او، هم در جامعهٔ مزدک و هم در سال‌های ابتدایی زندگی مارکس، قابل مشاهده است. قدرت اشراف و حکام ایالت‌ها، که برگرفته از قدرت شاه است، نیز در هر دو دوره قابل مشاهده است. در واقع این تشابه کلی میان دو جامعه مورد بحث، در گام اول اهمیت فراوانی دارد.

وجود شکاف عمیق میان دو گروه از مردم (به لحاظ مادی) و تبدیل جامعه به یک جامعهٔ قطبی، موضوع اجتماعی دیگری است که در هر دو جامعه مشهود است. منظور از جامعهٔ قطبی، جامعه‌ای است که در یک قطب آن مردمی کاملاً مرفه و در قطب دیگر آن مردمی فقیر و تهی دست قرار می‌گیرند. مردم فقیر، که در اکثریت قرار دارند، به ناچار و برای امرار معاش خود و خانواده باید در خدمت گروه مرفه جامعه، که اتفاقاً جمعیت کمتری دارند، قرار گیرند. جامعهٔ قطبی زمان مارکس، همان جامعهٔ طبقاتی روزگار مزدک است، با این تفاوت که در جامعهٔ مزدک افراد مرفه با عناوین متعدد، طبقات بیشتری را در مقابل یک طبقه تهی دست تشکیل می‌دادند، اما به واقع همگی یک قطب ثروتمند را تشکیل می‌دهند که در مقابل همهٔ آنها یک طبقه مستضعف یا همان قطب تهی دست، که روستاییان و کشاورزان هستند، قرار می‌گیرند (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۷۷-۸۱). گروه‌های بزرگ کارگری عصر مارکس و دهقانانی مانند دهقانان تاجکستان‌های

حاشیه رود رین، در واقع نمونه‌ای از قطب فقیر جامعه مارکس محسوب می‌شدند.^{۱۳} در حوزه دین، باید گفت، نقش موبدان، به عنوان سوء استفاده‌کنندگان از دین و نیز ترویج بدبختی و فقر مردم، از راه تفسیر سلیقه‌ای متون دینی زرتشتی، در زمان حکومت پادشاهان ساسانی بر کسی پوشیده نیست (Zaehner, 1975: 22-23). آنها با رخنه در حکومت، از یک سو در صدد برخورداری از مواهب بیشتر دنیوی بوده‌اند و از طرف دیگر می‌کوشیدند اعمال پادشاهان را قانونی و دینی جلوه دهند و مردم را به داشتن چنین شرایطی عادت داده، از بروز هر گونه اعتراض احتمالی در میان توده مردم عادی جلوگیری کنند (خسروی، ۱۳۵۹: ۳۸-۳۹). همین نقش را کلیسا و قوانین آن در دوره سلطه پادشاهان پروس بر آلمان، ایفا می‌کرد (رحیمی، ۱۳۸۳: ۵۸). کلیسای آلمان با استقرار در کنار ساختار حکومت، همان نقشی را در جامعه آلمان داشت که آتشکده‌ها و قوانین آنها در جامعه ساسانی داشتند.

بررسی نقش و جایگاه زنان در دو جامعه مورد مطالعه، یعنی ایران قرن پنجم و اروپای قرن نوزدهم، ممکن است همراه با کشف تفاوت‌های اساسی در نوع نگاه این دو جامعه به زن و شخصیت او باشد، اما دست‌کم این شناخت را به ما می‌دهد که بدانیم، زن در هر دو جامعه موجودی مصرفی و وسیله رفع نیازهای مادی و جنسی محسوب می‌شده است. متأسفانه در دوره مزدک نیز زن ابزار لذت‌جویی گروهی از حاکمان و اشراف قدرتمند بود. حرمسراهای بزرگ، محل نگهداری و بهره جنسی از زنان جوان و زیبایی بود که هر از گاهی از اقصی نقاط کشور، به هر بهانه‌ای، جمع‌آوری و به کانون‌های بزرگ نگهداری زنان منتقل می‌شدند. زن در اروپای قرن نوزدهم و همزمان با مارکس، نیز وضع مطلوبی نداشت. تنزل مقام و جایگاه زن، به ویژه بعد از انقلاب کشاورزی و متعاقب آن انقلاب صنعتی در اروپا، به خصوص در انگلستان قابل مشاهده است. زنان به عنوان نیروهای ارزان‌قیمت وارد میدان کار شدند. این واقعه اجتماعی، باعث از میان رفتن بنیان‌های خانوادگی و کرامت‌های انسانی جنس زن شد (مارکس، ۱۳۷۷: ۷۰). در روزگار مزدک و مارکس، زن مملوک است. گاهی او مملوک مردی است که صاحب حرمسرا است، یا مملوک مردی است که شوهر اوست و گاهی هم مانند هر کالای دیگر، مملوک یک کارخانه‌دار بزرگ در نظام سرمایه‌داری است.

از دیگر مواردی که می‌توان به آن اشاره داشت نوع مالکیت غالب در هر دو جامعه است. قبلاً در خصوص جامعه ساسانی گفته شد که مالکیت خصوصی بر اکثر منابع خدادادی و محروم کردن توده مردم از منافع این منابع، مهم‌ترین ویژگی ثروتمندان و حاکمان دوره ساسانی، به ویژه در روزگار مزدک، بود. همین نوع مالکیت در جامعه روزگار مارکس هم قابل مشاهده است. به طوری که همه یا اکثر منابع تولید در دست گروه خاصی قرار داشت و بقیه از داشتن این منابع و منافع آنها محروم بودند. مالکیت خصوصی مالکیت یک طبقه خاص بر کل منابع است و پیداست آنجا که جامعه به دو قطب قوی و ضعیف تقسیم می‌شود به قطب ضعیف جامعه سهم قابل توجهی از منابع تعلق نمی‌گیرد.

با تبیین مختصری از اوضاع اجتماعی ایران قرن پنجم و اروپای قرن نوزدهم چنین به نظر می‌رسد که مزدک و مارکس وضع اجتماعی تقریباً یکسانی را تجربه کرده باشند. نظام پادشاهی متمرکز، انباشت سرمایه عمومی در دست گروه خاصی از افراد جامعه، تبدیل دین به ابزاری در خدمت حکومت، فقر مادی حاکم بر جمعیت زیادی از مردم جامعه، مواردی هستند که هم دغدغه اصلی مزدک محسوب می‌شدند و هم مارکس را وادار به مطرح کردن راهکارهایی برای مقابله با آنها می‌کرد. اما نوع نگاه مزدک به مقوله حکومت با نگاه مارکس به این موضوع تفاوت‌های بسیاری داشت. به این معنا که مزدک ضمن تأیید حکومت مرکزی، خود را به آن نزدیک و در کنار شاه و به عنوان یک روحانی، جنبش خود را رهبری کرد. شاه نیز از قیام مزدک منفعی را دنبال می‌کرد (کلیم، ۱۳۷۱: ۱۷۲). در حالی که مارکس، به ویژه در ابتدای راه، موضوع دولت را منتفی می‌دانست و با نوشتن مقاله‌های تند علیه دولت پروس سعی در مهیا کردن بستر مناسب برای حذف حکومت سلطنتی و تأسیس حکومت مردمی داشت (کالینیکوس، ۱۳۸۲: ۲۵). مزدک به هیچ عنوان به دنبال تسخیر حکومت یا براندازی آن نبود، بلکه دست‌کم در دوره اول سلطنت قباد، همواره از مساعدت شاه بهره می‌برد.

از تفاوت‌های اساسی دیگر مزدک و مارکس، نحوه نگاه آنها به مقوله دین در جامعه است. جامعه مزدک جامعه‌ای کاملاً دینی بود. مزدک به هیچ عنوان خود را در تقابل با آموزه‌های دینی مردم قرار نداد. مزدک فقط با دین درباری و تفاسیری که موبدان از دین زرتشت داشتند به مخالفت برخاست. او موبدان و بدعت‌های آنها را عامل اصلی

بیچارگی و فقر مردم می‌دانست، اما نه تنها به حذف دین از زندگی مردم اعتقادی نداشت، بلکه به عنوان یک اصلاحگر دینی همواره به ترویج ابعاد تازه‌ای از دین پیشینیان^{۱۴} خود، مشغول بود (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۲۴۵-۲۴۷).

مارکس مذهب را جز ملغمه‌ای ساخته فکر بشر نمی‌دانست و چنان‌که قبلاً اشاره شد، در نهایت به این نتیجه رسید که دین باعث از خود بیگانگی انسان می‌شود. از طرف دیگر، از نگاه انتقادی مارکس، دین سعادت و پاداش را به زندگی پس از مرگ موکول می‌کرد و این یعنی در این دنیا سعادت و وجود ندارد و همه ما باید شرایط موجود را بپذیریم؛ شرایطی که ممکن است همراه با ظلم و ستم و بی‌عدالتی نیز همراه باشد. دین با وعده‌هایش به آنچه در جهان دیگر خواهد آمد؛ در عمل بر نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های جامعه مهر تأیید می‌زند (گیدنز، ۱۳۷۶: ۵۰۲).

مارکس به هیچ وجه، ویژگی آشوبگران یا رهبران بزرگ مردمی را نداشت که در یک منطقه خاص ظهور کرده باشد و تعالیم خود را صرفاً مخصوص مردم همان جامعه بدانند (برلین، ۱۳۸۶: ۳۰). در حالی که مزدک، به عنوان یک رهبر انقلابی، در یک محدوده جغرافیایی خاص، با شعارهای انقلابی مخصوص بود که می‌کوشید به عنوان یک رهبر روحانی، ریشه بی‌عدالتی جامعه خود را بشناسد و آن را نابود کند. این تفاوت عمده میان جوامعی که مارکس در آنها حضور داشت و تنها جامعه مزدک، از جمله موارد بسیار مهم اختلاف میان مارکس و مزدک است که در مطالعه تطبیقی اندیشه‌های هر دو شخصیت باید به آن توجه کرد.

۵. بررسی و مقایسه نظریه‌های مزدک و مارکس

از مهم‌ترین نظریه‌های مزدک نظریه غلبه نهایی نور بر تاریکی است. این نظریه اساس جهان‌بینی مزدک را به تصویر می‌کشد. مزدک با اقتباس از ادیان پیشین خود به موضوع مهم نور و تاریکی می‌پردازد. او بشارت می‌دهد که غایت جهان غلبه نور بر تاریکی و نجات انسان از یوغ و سلطه تاریکی است. از دیدگاه مزدک، آنچه قرار است تحصیل شود، پیروزی است و البته این پیروزی که در واقع پیروزی نور بر ظلمت است، جز با فراهم کردن مقدمات و طی کردن مسیری خاص و همچنین صرف زمانی مشخص، میسر نمی‌شود (خسروی، ۱۳۵۹: ۵۶).

در مقابل این ایده مزدک، دیدگاه تحول تاریخی مارکس قرار دارد. مارکس، که مقدمات نظریه تحول تاریخ خود را از هگل گرفته بود، با به کارگیری مفهوم «دیالکتیک تاریخ»، این نظریه را بسط داد. از نگاه مارکس، آنچه انسان را به نجات نهایی می‌رساند، در واقع کوشش برای رهیدن از مراحل برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری و رسیدن به جامعه سوسیالیستی و متعاقب آن نیل به یک جامعه غیرطبقه‌ای است که او از آن با نام جامعه کمونیستی یاد می‌کرد. شروع حرکت از مبارزه دو طبقه متضاد شروع می‌شود. برای مثال، این دو طبقه در عصر او، طبقه پرولتاریا و طبقه بورژوا بودند. در نهایت، ستیز میان این دو طبقه، به پیروزی طبقه کارگر (پرولتاریا) می‌انجامد (رحیمی، ۱۳۸۳: ۱۰۳). انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر بدون حرکت و فعالیت انجام نمی‌شود. به این ترتیب و با دقت بیشتر در هر دو نظریه، به راحتی می‌توان عنصر حرکت را در هر دو دیدگاه مشاهده کرد. پویایی و حرکت، این عنصر مهم نظریه مزدک در دیدگاه مارکس هم همان نقش را ایفا می‌کند، با این تفاوت که از دیدگاه مارکس، این حرکت یا سیر دیالکتیکی تاریخ، بر حسب مقتضیات اقتصادی و شرایط مادی محقق می‌شود (مجتبوی، ۱۳۵۴: ۲۱۳). اما در نظریه مزدک، بحث تاریخ و حرکت آن، مطرح نیست. باید به این نکته نیز توجه داشت که در باور مزدک، موضوع اعتقاد به دو بن (نور و تاریکی)، موضوعی کاملاً برخاسته از تمایلات دینی او بوده، به هیچ عنوان رنگ و بوی مادی و اقتصادی ندارد. در آخرت‌شناسی مزدک نیز، پیروزی نهایی، چنان‌که قبلاً گفته شد، پایان زندگی دنیوی انسان است نه ابتدای بهره‌مندی از مواهب دنیوی (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۲۴۷)؛ در صورتی که مارکس جامعه کمونیستی را که هدف غایی انسان است، مملو از موهبت‌های مادی می‌داند. زیرا اولین شاخص این جامعه از دید او بی‌طبقه بودن آن است و این یعنی اینکه در این جامعه، هر کس قدرت کافی برای استمتاع از مواهب دنیوی دارد (دراندورف، ۱۳۸۱: ۱۵۱).

وجود طبقات دوگانه در جامعه قطبی مارکس، محرک اصلی او برای یافتن راهکارهای عملی برای رهایی از این قطبیت است. مالکان در برابر دهقانان در نظام فئودالی و کارفرمایان در برابر کارگران در نظام سرمایه‌داری همواره دو قطب مخالف در جامعه بوده‌اند که بیان‌کننده تجمیع ثروت در دست گروهی اندک از مردم جامعه هستند. به این دلیل مارکس در هر صورت با نظام طبقه‌ای تشکیل‌شده در

جامعه مخالف و با مطرح کردن نظریات خود سعی در از میان بردن این فاصله‌ها داشته است. به عبارت دیگر، دلیل اصلی حرکت از دید مارکس وجود اختلافات طبقاتی تشکیل شده به دست گروهی از انسان‌هاست، و این، تمایل حرکت به سوی جامعه بی طبقه زمانی فروکش می‌کند که در جامعه انسانی هیچ‌گونه فاصله طبقاتی وجود نداشته باشد.

اما به نظر می‌رسد مزدک با کلیت نظام طبقاتی موجود در جامعه ساسانی مشکلی نداشته است. در واقع خود مزدک به وجود نوعی نظام طبقاتی در جهان ماورا اذعان داشته است. به این ترتیب که او معتقد به وجود خدایی بود که در رأس همه امور قرار داشت. پایین دست این قدرت محض، طبقاتی متشکل از چهار و هفت و دوازده نیرو قرار دارند که به خداوند در تدبیر جهان یاری می‌رسانند. به نظر می‌رسد این اعتقاد مزدک سبب شده است انعکاسی از آن را در تفکرات اجتماعی او ببینیم و همین موضوع باعث شده است مزدک کوششی برای حذف کامل نظام طبقاتی دوره شاه‌قباد انجام ندهد. به طوری که شاهد هستیم حتی بعد از جنبش او نیز طبقات به طور کامل نابود نشدند. کوشش او صرفاً برای توزیع عادلانه ثروت و ایجاد بستر مناسبی برای استفاده آزاد عموم از مواهب دنیوی بوده است (آقایی، ۱۳۸۰-۱۳۸۱: ۱۵۲).

شهرستانی در کتاب *الملل والنحل* می‌نویسد: «مزدک مردم را در آب و آتش و چراگاه شریک می‌دانست» (شهرستانی، ۱۹۹۵: ۲۹۵). مزدک معتقد بود خداوند همه نعمات را برای استفاده همه مردم و به طور مساوی بین آنها تقسیم کرده است و هیچ کس حق برداشتن بیش از دیگران را ندارد. با این تفسیر، مالکیت خصوصی به این دلیل مطرود و ناپذیرفتنی است که باعث تجمع دارایی‌ها و نعمت‌ها در دست گروه کوچکی از افراد جامعه شده، مانع توزیع عادلانه موهبت‌های خدادادی در جامعه می‌شود. در تعریف مزدک از مالکیت عمومی، توجه به تعبیر «به اشتراک گذاشتن دارایی‌ها» بسیار مهم است. زیرا از نگاه او، به اشتراک گذاشتن نعمات، اعطای حق استفاده از نعمات خدادادی به همه مردم است. هرچند گروهی از نویسندگان اصرار دارند برای مفهوم اشتراک در باور مزدک تعاریف دیگری در نظر بگیرند. برای مثال، آنها معتقدند مزدک گفته است که چون زن نیز از جمله دارایی‌ها و از مواهب خدادادی محسوب می‌شود، پس باید به اشتراک گذاشته شود و مثلاً ممکن است چند مرد به صورت اشتراکی از

یک زن بهره ببرند، همان‌طور که همین تعداد مرد مجاز به استفاده از یک قطعه زمین هستند. البته هدف ما تأیید یا رد این گفته نیست، اما توجه به وجود چنین باورهایی نزد برخی منتقدان مزدک، خالی از اهمیت نیست. در مقابل این تعریف از مالکیت، مارکس معتقد بود هر کس به اندازه توانایی‌اش کار کند باید مطابق آن کار سود (مزد) دریافت کند. از دیدگاه مارکس، نعمت‌ها قابل دسترس هستند، به شرط اینکه فرد برای استحصال آنها کار انجام دهد. از نظر مارکس، بی‌عدالتی زمانی متبلور می‌شود که شخص علی‌رغم زحمتی که می‌کشد از دستیابی به حق خود محروم شود. در ساختار فکری مارکس، زمین مال کسی است که بر روی آن کار می‌کند. این کمال معنای مالکیت خصوصی از نگاه مارکس است. خود مارکس در مانیفست حزب کمونیسم چنین می‌گوید: «ما می‌خواهیم خصلت غم‌انگیز مالکیتی را براندازیم که موجب می‌شود تا کارگر تنها برای آن زنده بماند که سرمایه را افزایش دهد و فقط در حدودی زنده بماند که منافع طبقه حاکمه ایجاب می‌کند» (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵: ۴۱). موضوع اشتراک در دارایی از دید مارکس نه تنها استفاده یکسان همگان از یک موهبت (سود) است، بلکه در نظر گرفتن حق دیگران در استفاده از آن موهبت نیز هست.

آنچه از مطالب بالا استنتاج می‌شود این است که هم مزدک و هم مارکس در درجه اول خواهان نوعی عدالت و مساوات در جامعه خود هستند. اما تفاوت آشکار آن دو در این است که مارکس ادعا می‌کرد عدالت این است که کار انجام‌شده از سوی فرد باید به شکل متناسبی منجر به تولید سود شخصی برای آن فرد شود (مجتبوی، ۱۳۵۴: ۲۱۴ و ۲۱۵). در حالی که در باور مزدک، عدالت این بود که دارایی‌ها و مال به صورت مساوی میان افراد تقسیم شود (کریستینسن، ۱۳۷۸: ۲۴۸).

از جمله موارد قابل مقایسه در باورهای مزدک و مارکس، جایگاه اعتقاد به نوعی جبرگرایی در قلمرو فکری این دو شخصیت است. از عقاید فلسفی و دیدگاه‌های مزدک چنین برمی‌آید که وی غلبه روشنی بر تاریکی را حتمی دانسته است (اکبری، ۱۳۸۲: ۹۳). این یعنی اینکه پیروزی مردم در نبرد طبقاتی حتمی و مشخص شده است. ظاهراً به نظر مزدک، موفقیت انسان در نبرد با تاریکی چون پیروزی نور حتمی است ولی این امر، بر حسب اتفاق و تصادف صورت می‌گیرد (شکی، ۱۳۸۰: ۱۴؛ خسروی، ۱۳۵۹: ۵۶). با دقت در مطالب بالا ممکن است چنین تصور شود که مزدک جبرگرایی است که

اراده انسان را در نیل به اهدافش نادیده گرفته است. ظاهر امر این است که از نگاه مزدک همه انسان‌ها به نوعی در شکست تاریکی، چه تاریکی درون و چه تاریکی بیرونی موفق خواهند شد و کوشیدن یا نکوشیدن آنها تأثیری بر نتیجه کار ندارد. اگر طبق گزارش‌های منابع موجود بپذیریم که از نگاه مزدک پیروزی نور بر تاریکی حتمی است (کلیم، ۱۳۷۱: ۳۹)، ممکن است برای گریز از زدن برچسب جبرگرایی به اندیشه مزدک از واژه «تقدیرگرایی» که از نظر مفهوم از جبرگرایی فاصله دارد استفاده کنیم. حکم قطعی درباره نور و تاریکی این است که پیروزی نور بر تاریکی حتمی است، اما برای نیل به این پیروزی باید شرایطی به وجود آید. این شرایط بنا به نظر مزدک از راه جنبش و قیام مردم به وجود می‌آید.

در مقابل این نظریه، همان‌طور که در بخش‌های قبلی گفته شد، نظریه موجبیت یا دترمینیسم مارکس قرار دارد که در نگاه اول همان جبرگرایی است؛ یعنی حتی با قبول اختیار در بشر، که فقط می‌تواند وقوع جبر را به جلو یا عقب ببرد، بی‌آنکه بتواند جلوگیری آن شود، مارکس نیز در زمره جبرگرایان قرار می‌گیرد. این نظریه، ظاهراً تناقضی در اندیشه‌های مارکس به وجود می‌آورد، به این ترتیب که دترمینیسم (لازمه ماتریالیسم) با انقلاب (لازمه اراده‌گرایی) تعارض منطقی دارد (رحیمی، ۱۳۸۳: ۹۸). اما همان‌طور که اعتقاد به تقدیرگرایی راهی برای خروج از باور به جبرگرایی در اندیشه مزدک بود، در خصوص مارکس نیز می‌توان گفت مارکس اعتقاد دارد زیربنای اقتصادی علت رشد و تحولات اجتماعی است و فرد در چنین شرایط مادی و عینی از آزادی‌های نسبی برخوردار است و همین آزادی است که نوعی اختیار را به دنبال دارد. در واقع تحلیل ماتریالیستی تاریخ بیانگر این است که تاریخ جوامع انسان‌ها نه در مسیر مقدر و تعیین‌شده سیر می‌کند و نه نیروی مافوق طبیعت سرگذشت آن را هدایت می‌کند، بلکه تاریخ به سوی هدف‌های جامعه انسانی، پیش می‌رود. انسان در باور مارکس موجودی کاملاً مختار و آزاد است. همین باور باعث شده است مارکس توده‌های مردم، به ویژه کارگران را، در مبارزه با سرمایه‌داری ترغیب کند. از نگاه او، رسیدن به جامعه بی‌طبقه بدون قیام ممکن نیست. در خصوص مزدک نیز باید گفت علی‌رغم اینکه غایت انسان در اندیشه مزدک از قبل تعیین شده است ولی از نگاه او، انسان نیز آزاد و مختار است.

۵. ۱. کمونیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم

اولین و مهم‌ترین اصطلاحی که به آن می‌پردازیم کمونیسم (communism) است. دانستن معنای واقعی این اصطلاح باعث می‌شود با اطمینان بیشتری به کار مقایسه مارکس و مزدک پردازیم. کمونیسم در فرضیه‌های کارل مارکس و فریدریش انگلس، جامعه‌ای است بی‌طبقه با مالکیت واحد همگانی مردم بر وسایل تولید و برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه. کمونیسم از ریشه لاتین commons به معنای (اشتراک) گرفته شده است. کمونیسم از قدیمی‌ترین مکاتب سیاسی دنیا است. در ۱۸۴۸ کارل مارکس و فریدریش انگلس در آلمان با انتشار مانیفست حزب کمونیست حرکت تازه‌ای در نهضت کمونیسم جهانی به وجود آوردند.

از نظر فلسفی و اقتصادی، کمونیسم و سوسیالیسم ریشه‌های واحدی دارند و هر دو بر مالکیت عمومی وسایل تولید تکیه می‌کنند، با این تفاوت که کمونیسم مرحله پیشرفت یا مرحله نهایی سوسیالیسم به شمار می‌آید. مارکس در آثار خود، از مانیفست گرفته تا کاپیتال، تاریخ تحولات جهان را بر مبنای ماتریالیسم تاریخی یا فلسفه مادی دیالکتیکی بیان می‌کند. مارکس تکامل وسایل تولید و نحوه تملک و بهره‌برداری از این وسایل را زیربنای تحولات اجتماعی می‌دانست و تاریخ بشر را به صورت تاریخ جنگ‌های طبقاتی و منازعه بین ظالم و مظلوم و استثمارکننده و استثمارشونده، می‌دید. او همچنان دوران‌های تاریخی را شامل شش مرحله می‌دانست که عبارت بودند از: ۱. کمون اولیه که در این جامعه بدون طبقه، هیچ‌گونه تملک بر وسایل و ابزار تولید وجود نداشت؛ ۲. جامعه برده‌داری؛ ۳. فئودالیت؛ ۴. بورژوازی یا سرمایه‌داری؛ ۵. سوسیالیسم و در نهایت کمون ثانویه یا همان جامعه آرمانی که در بخش‌های قبلی به آن اشاره کردیم. «مارکسیسم»، عنوان فلسفه مارکس، واضع فلسفه کمونیسم جدید است. این واژه از نام مارکس، بنیان‌گذار سوسیالیسم علمی، گرفته شده است.

۶. مانیفست مارکس و مقایسه برخی بندهای آن با آرای مزدک

با توضیحات اجمالی، که در قسمت‌های قبل در خصوص سه مفهوم مهم «کمونیسم»، «سوسیالیسم» و «مارکسیسم» طرح کردیم، اینک به مانیفست و نظریات مطرح‌شده در آن می‌پردازیم. با دقت در بندهای این بیانیه، تا حدودی می‌شود با خط فکری مارکس

آشنا شد. در واقع، نگاه به اندیشه‌های منعکس شده مارکس در این بیانیه و مقایسه آنها با آرا و نظریه‌های مزدک، راهی کوتاه برای پی بردن به وجود تشابهات یا اختلافات احتمالی میان مارکس و مزدک است. کلیت این بیانیه، پیش‌گویی محقق شدن امری مهم، در آینده است (رورتی، ۱۳۷۷: ۴۲). در واقع، مارکس و انگلس در این بیانیه، به طبقه کارگر، وعده پیروزی نهایی را داده‌اند. نوع نگاه مارکس به آینده انسان و دقت در وعده‌های او، ما را به یاد مزدک و وعده او مبنی بر پیروزی نور بر ظلمت می‌اندازد.

بیانیه، تاریخ تمام جهان را، مملو از مبارزات طبقاتی می‌داند. وجود دو طبقه و در واقع دو قطب متفاوت همواره در طول تاریخ و در جوامع بشری نمایان است. مارکس دو قطب متضاد عصر خود را طبقه بورژوا و پرولتاریا می‌نامید (مارکس و انگلس، ۱۳۸۵: ۲۶). در مقام مقایسه این بخش از بیانیه، با اصول اولیه مزدک، باید گفت مزدک نیز وجود طبقات نامتوازن اجتماعی و به دنبال آن بی‌عدالتی رایج، در جامعه را مهم‌ترین عامل قیام خود می‌دانست، با این تفاوت که مزدک معتقد بود بعد از غلبه بر ستم برخی اشراف و گسترش عدل و داد، جامعه، منتظر رخداد دیگری نخواهد بود، در حالی که مارکس ضمن اینکه طبقه بورژوا را حاصل انهدام ساختار فئودالی موجود در جامعه کشاورزی می‌دانست، پرولتاریا را نیز به عنوان قطب متضاد، در مقابل آن قرار می‌داد (همان: ۲۶). از دید مارکس نظام بورژوایی رفته‌رفته خود عامل انحراف و تهدید جامعه شده که باید به کمک طبقه دیگری به نام پرولتاریا برچیده شود (همان: ۳۱). مزدک گروه کشاورزان را با قید شروطی،^{۱۵} نیروی غالب بر نظام اشرافی‌گری می‌داند. بر این اساس، از دید او به محض رسیدن به پیروزی و غلبه توده رنجور مردم، پیروزی نهایی صورت گرفته است. در حالی که نزاع طبقاتی در باور مارکس، تا نیل به جامعه بی‌طبقه، همچنان ادامه دارد. به اعتقاد او، سلاح‌هایی که بورژوازی به وسیله آنها، فئودالیسم را متلاشی کرده، اکنون علیه خود بورژوازی به کار گرفته شده‌اند (همان: ۳۱). شاید بتوان تحقق اهداف مارکس را بعد از یک فرآیند چندمرحله‌ای ممکن دانست؛ اما در مقابل، اهداف مزدک بعد از یک حرکت انقلابی و بدون طی کردن مراحل ویژه قابل دستیابی است. در واقع، اگر بخواهیم جنبش مزدک را از دید مارکس توجیه کنیم، ممکن است جنبش مزدک را مرحله عبور از فئودالیته نامید؛ اما همان‌طور که اشاره شد، برای مزدک رسیدن به یک جامعه عاری از هر گونه بی‌عدالتی هدف نهایی بود. مزدک موضوع نجات نهایی

بشریت را در بعد دینی باورهای خود تعریف و تعقیب می‌کرد نه در ابعاد مادی قیام خود. منظور این است که با پیروزی انقلاب دهقان‌ها و از بین رفتن نسبی اختلاف طبقاتی در روزگار قباد صرفاً نیازهای مادی مردم برآورده شد و چنانچه رهروی به نجات نهایی اندیشیده باشد باید آن را در ابعاد دینی باورهای مزدک جست‌وجو کرده باشد.

با ورود مفهوم کمونیسم، در بیانیه، ابتدا مارکس آن را حافظ منافع پرولتاریا می‌داند. در واقع، به اعتقاد مارکس، کمونیسم نیروی محرک و مشوق طبقه کارگر برای مبارزه با بورژوازی است. او دو هدف مهم را برای کمونیست‌ها در نظر می‌گیرد:

۱. متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه؛

۲. سرنگون کردن سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله طبقه

پرولتاریا (همان: ۳۹).

با بررسی بیشتر این دو کارکرد، شکاف عمیق ایجادشده میان اندیشه‌های مارکس و مزدک بیشتر از هر جای دیگر نمایان می‌شود. طبق گفته مارکس، کمونیست‌ها خواهان تشکیل یک طبقه به نام پرولتاریا (طبقه کارگر) در مقابل طبقه بورژوا (سرمایه‌دار) هستند. او تا جایی پیش می‌رود که می‌نویسد کارگران باید بعد از کسب قدرت سیاسی، طبقه حاکمی را به وجود آورند (کار، ۱۳۶۴: ۳۹)؛ در حالی که قصد مزدک نه تنها تشکیل یک حکومت نبود بلکه تأسیس یک طبقه مجزا در برابر اشراف را هم دنبال نمی‌کرد. قصد او، صرفاً براندازی قوانینی بود که به واسطه وجود نظام طبقاتی، فقر و تنگ‌دستی را برای مردم عادی به ارمغان می‌آورد.

بحث زن و خانواده در نظام فکری مارکس و مزدک نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. همه کسانی که در پی مرتب‌سازی کمونیسم امروزی با اندیشه‌های مزدک هستند به این قسمت از بحث که می‌رسند، به شمارش اشتراکات عدیده‌ای میان هر دو نگرش می‌پردازند. برای مثال، آنها جنبش مزدک را، جنبشی با باورهای کمونیستی می‌دانند و برای اثبات این ادعای خود، نگاه مشابه هر دو جریان به خانواده و شخصیت زن را پیش می‌کشند. آنها کمونیسم را مشوق طرح اشتراک در زن و دارایی می‌دانند و چنین تصور می‌کنند که چون مزدک نیز به موضوع اشتراک در زن و دارایی، دامن زده است، پس باید رگه‌هایی از اندیشه‌های کمونیستی در باورهای مزدک نیز وجود داشته باشد.

در صورتی که با مطالعه بیانیه حزب کمونیسم، که شالوده تفکرات مارکس را در بر می‌گیرد، به موضوعات مهمی برخورد می‌کنیم که دانستن آنها بسیار مهم است. از نگاه مارکس، کمونیسم نوین، به هیچ عنوان خواستار الغای خانواده نیست. مارکس در بیانیه کمونیسم، اذعان می‌کند که وجود خانواده با قوانین ویژه، در طبقه بورژوا، منجر به بروز یک ساختار غیرنظام‌مند خانوادگی در طبقه مقابل، یعنی طبقه پرولتاریا، شده است. ساختارهای غیرنظام‌مند خانوادگی در طبقه بورژوا، خود را به شکل فحشا، فساد جنسی و انحطاط شخصیت زن در طبقه پرولتاریا نشان می‌دهد (همان: ۴۳).

این نوع نگاه، یادآور نگاه مزدک به شخصیت زن نیز هست. انباشت زنان در حرمسرای اشراف، از نگاه مزدک، مهم‌ترین عامل فروپاشی بنیان خانواده در طبقات زیرین جامعه بوده است. از این رو می‌گفت: «هیچ کس را در این دنیا، بر خواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست. پس باید از توانگران گرفت و به مستمندان داد تا مساوات برقرار شود» (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۱۱).

راه مزدک و مارکس در رسیدن به هدف، کاملاً مجزا بود. با جمع‌آوری اطلاعات و آمار بسیاری درباره آرا و اندیشه‌های مارکس و مزدک و اشاره به تفاوت‌ها و شباهت‌های عدیده‌ای در باورهای این دو شخصیت در این گفتار، شاید بتوان به برخی دیدگاه‌های مشترک و متفاوت این دو شخصیت پی‌برد، اما نباید فراموش کرد که شرایط ویژه مادی و معنوی جوامع آنها، از مزدک و مارکس، دو شخصیت نه چندان دور و نه چندان نزدیک به هم ساخته است.

نتیجه

پس از این بررسی مختصر درباره زندگی و آرای مزدک و مارکس و تلاش در تبیین برخی اندیشه‌های آن دو و مقایسه آنها با یکدیگر، اکنون زمان آن فرا رسیده است که بار دیگر به مسئله اصلی این پژوهش نگاهی بیندازیم؛ نگاهی که نه از روی تعصبات دینی و ملی و نه از روی بغض و کینه‌های کهن باشد؛ چراکه اگر چنین باشد هیچ دانشی به شکوفایی نمی‌رسد و هیچ حقیقتی بر تارک تاریخ نمایان نمی‌شود. دانش عقیم و سترون و حقیقت‌مستور در تاریخ، فقط قاب انتظارات و خواهش‌های ما را رنگ و لعاب می‌دهد و بس. اینکه چه می‌خواهیم، مهم جلوه می‌کند و آنچه باید بدانیم مهجور

و پس زده. با این روال راه به جایی نمی‌بریم. مجهولات همچنان به جهل ما می‌افزایند و دانش اندک و ناتوان، قادر به خرق پرده ناآگاهی ما نخواهد بود.

مزدک را از چه دریچه‌ای نگاه کنیم؟ از دریچه یک وطن‌پرست، یا از دریچه یک جمهوری‌خواه ضدسلطنت، شاید هم از نگاه یک کمونیست قرن نوزدهمی، یا از نگاه یک آنارشویست هرج و مرج طلب. اگر از منظر یک موبد عصر ساسانی به او نگاه کنیم چه تصویری از او در ذهنمان پدیدار می‌شود، یا اگر از دریچه نگاه سلمان فارسی، آن ایرانی مسلمان، به مزدک و جنبش او نگاه کنیم، چه می‌بینیم؟ این امکان نیز وجود دارد که مزدک را از دریچه اشراف و ثروتمندانی ببینیم که به حق یا ناحق دارایی‌ها و اموال و زنان حرمسرای آنها به دست پیروان ظاهری مزدک به تاراج رفته است. اگر مزدک را از زاویه نگاه انوشیروان ببینیم، چه تصویری از او در ذهنمان متبادر می‌شود؟ می‌توان زوایای فراوانی را برشمرد که امکان به تصویر کشیدن مزدک را با اشکال متفاوت داشته باشند. پرسش این است که آیا هر یک از تصاویر ارائه‌شده، فرصت و قابلیت تبدیل به علم و دانش و آگاهی مربوط به مزدک را دارند؟! به دیگر سخن، آیا این اجازة را داریم که یافته اشخاص را، که بی‌شک با سلیقه‌ها و تمناها و امیال آنها عجین است علم بدانیم و بعد از آن بر مبنای آن علم به فرضیه‌سازی مشغول شویم؟! آیا اطلاعاتی که بدین ترتیب تحصیل می‌کنیم، محلی از تجزیه و تحلیل دارند؟! اگر فرض کنیم که مزدک را فقط از نگاه افرادی که ذکر شد ببینیم، در آن صورت مزدک دارای چهره‌هایی به قرار زیر است؛ وطن‌پرست، ضدسلطنت، کمونیست، آنارشویست، ضد باورهای زرتشتی، غیرمسلمان، شهوتران، اباحی، و در نهایت مخرب. میانگین ارزش تصاویر زیر از مزدک یک تصویر مجهول است؛ زیرا درباره هیچ یک از تصاویر بالا نمی‌توان با قاطعیت نظر داد. برای مثال، بارها در متون متفاوت اشاره شد که اباحی‌گری شخص مزدک به اثبات نرسیده است. مضافاً بر اینکه، اگر باز نگاهمان به مجموعه تصاویر بالا نگاهی جهت‌گیرانه نباشد. البته ذکر این موضوع دال بر بی‌اهمیت دانستن مطالعات و تحقیقات گذشتگان و منابع گذشته درباره مزدک نیست؛ کمااینکه پژوهش پیش رو با بهره‌گیری از برخی از این منابع، نگاشته شده است؛ اما اذعان به تشتت آراء، به ویژه درباره مزدک، از نگاه بسیاری از اندیشمندان به اثبات رسیده است و امروزه ما شاهد منابعی هستیم که هر یک تصویر خاص و متفاوتی از مزدک ترسیم می‌کنند و سعی

در مطرح کردن تصویری متفاوت از مزدک دارند. قصد ما تأیید یا عدم تأیید این منابع نیست. زیرا نه توان این کار را داریم و نه تمایلی به این کار؛ بلکه هدف ما بیشتر این بوده است که این بار مزدک را به دور از هر گونه گرایش و تعصب خاص بررسی کنیم.

مقایسهٔ مزدک با شخصیت شناخته‌شدهٔ کمونیست مدرن، یعنی مارکس، در این پژوهش به این دلیل نبود که ثابت کنیم مزدک کمونیست نیست؛ بلکه این تحقیق، در جهت نیل به کشف پاسخی برای این پرسش است که مزدک با توجه به کدام یک از ابعاد فکری خود می‌تواند کمونیست نباشد و باید او را از گردونهٔ ایسم‌بازی‌های امروزی خارج کنیم. در نهایت و با توجه به جدول طرح‌شده در قسمت بعد به نظر می‌رسد میان باورهای مارکس و مزدک تفاوت‌های عدیده‌ای وجود دارد. توجه به این تفاوت‌ها، که بعضاً بسیار عمیق و اساسی نیز هست، حداقل ما را از برداشت‌های شتاب‌زده از مزدک دور می‌کند. وجود چهارده مورد اختلافی از بیست و یک شاخص مورد نظر، شاید ما را وادار کند که در خصوص شخصیت مزدک اندکی بیشتر بیندیشیم.

جدول مقایسهٔ برخی آرا و اصول فکری مزدک و مارکس

ردیف	باور-اصل اعتقادی	اعتقاد مارکس	اعتقاد مزدک	اختلاف یا تشابه
۱	دیالکتیک	اعتقاد به گذر از مراحل تاریخی متفاوت و رسیدن به مرحلهٔ آخر یعنی جامعهٔ بی‌طبقهٔ کمونیستی.	تاریخ و مراحل تاریخی مبین حرکت عدالت‌خواهی نیست. جنبش علیهٔ اشراف در یک مرحله آغاز می‌شود و در مرحلهٔ دیگر پایان می‌گیرد.	اختلاف
۲	جامعهٔ کمونیستی	اعتقاد به اینکه تنها جامعهٔ نجات‌دهندهٔ انسان‌ها همان یوتوپیای مورد انتظار است و بعد از آن مرحلهٔ دیگری وجود ندارد.	انسان بعد از مرگ به شرطی که دارای شرایط نجات‌ناهی باشد به رهایی مطلق می‌رسد. او در این جهان به رهایی کامل نمی‌رسد.	اختلاف

ردیف	باور- اصل اعتقادی	اعتقاد مارکس	اعتقاد مزدک	اختلاف یا تشابه
۳	عدم اشتراک در زنان	زیاده‌خواهی نظام‌های سرمایه‌داری، زن را به صورت یک کالا یا یک مملوک قرار داده است و رفته‌رفته سبب اضمحلال شخصیت او می‌شود.	انباشت دارایی و زنان در دست گروه اندکی (اشراف و ثروتمندان) سبب بروز ناهنجاری‌هایی مانند کینه و دشمنی در جامعه است. به ویژه در خصوص زنان که باعث ایجاد ولع بیشتر از ناحیه برخی مردان می‌شود.	تشابه
۴	نفی ملیت	اعتقاد به اینکه اصول انقلابی و اعتقادی طرح شده مربوط به منطقه یا کشور یا ملت خاصی نیست و در واقع همه کشورهای را در بر می‌گیرد.	انقلاب مزدک در یک کشور برای نجات مردم بیچاره و مستمند آن خطه جغرافیایی صورت گرفت.	اختلاف
۵	حکومت - دولت	حکومت و دولت به موازات انقلاب باید سلطه خود را بر مردم کم کند و جای خود را به حکومت مردمی بدهد.	حکومت و دولت در کنار انقلاب مؤثر است و پایداری آن بعد از قیام ضروری است.	اختلاف
۶	دین	دین افیون ملت‌هاست. دین در پیشبرد انقلاب نقشی ندارد.	دین ابزاری برای شکوفایی انسان و عاملی مهم در پیشبرد قیام مردمی است.	اختلاف
۷	خدا و خدامحوری	اعتقاد به خدا از خود بیگانگی انسان را به همراه دارد. انسان در این صورت بنده ساخته ذهنیت خود می‌شود.	اعتقاد به جایگاه واقعی خداوند در زندگی انسان و پی‌ریزی برنامه‌های انقلابی بر مبنای دستورهایی او در رهایی انسان مؤثر است.	اختلاف
۸	مالکیت	نفی مالکیت خصوصی و استقرار تقویت مالکیت عمومی	نفی مالکیت خصوصی و استقرار تقویت مالکیت عمومی	تشابه

ردیف	باور- اصل اعتقادی	اعتقاد مارکس	اعتقاد مزدک	اختلاف یا تشابه
۹	دترمینیسم (جبرگرایی)	مارکس برای انسان و اختیار او ارزش قائل نیست و نمی‌توان او را در زمره جبرگرایان صرف قرار داد.	مزدک برای انسان و اختیار او ارزش قائل بود و نمی‌توان او را در زمره جبرگرایان صرف قرار داد.	تشابه
۱۰	آخرت‌شناسی	نجات فقط در این دنیا معنا دارد.	اعتقاد به اینکه رهایی انسان نه تنها در این دنیا کامل نمی‌شود بلکه انسان‌ها در جای دیگری به نجات واقعی می‌رسند.	اختلاف
۱۱	ورود به وادی عمل	مارکس در تمام طول عمر خود جز با نظریه‌پردازی هیچ انقلابی را رهبری نکرد	مزدک برخلاف مارکس بعد از نظریه‌پردازی، نظریه‌های خود را عملی کرد	اختلاف
۱۲	کارگران - دهقانان	مخاطبان کارگرانی بودند که علیه نظام سرمایه‌داری و در قالب پرولتاریا قیام کردند.	مخاطبان کشاورزانی بودند که علیه نظام زمینداری و اشرافی‌گری قیام کردند.	اختلاف
۱۳	طبقات اجتماعی	مارکس طبقه سرمایه‌دار را عامل بدبختی و استضعاف کارگران می‌دانست و همواره خواستار حذف آن بود.	مزدک برخلاف مارکس خواستار براندازی نظام طبقاتی نبود، بلکه می‌کوشید به توزیع عادلانه ثروت در بین طبقات نائل آید.	اختلاف
۱۵	مبارزه و انقلاب	مبارزه برای نیل به عدالت اجتماعی لازمه تحقق هر عدالتی است.	مبارزه برای نیل به عدالت اجتماعی لازمه تحقق هر عدالتی است.	تشابه
۱۶	تأثیرگذاری	تأثیر اندیشه‌های اجتماعی و انقلابی در جامعه؛ به جا ماندن این تأثیرات حتی سال‌ها بعد از حیات	تأثیر اندیشه‌های اجتماعی و انقلابی در جامعه؛ به جا ماندن این تأثیرات حتی سال‌ها بعد از حیات	تشابه
۱۷	تحریف یا عدم تحریف اصول	انحراف خطوط فکری اولیه بعد از گذشت چندین سال	انحراف خطوط فکری اولیه بعد از گذشت چندین سال	تشابه

اختلاف یا تشابه	اعتقاد مزدک	اعتقاد مارکس	باور- اصل اعتقادی	ردیف
اختلاف	امروزه آیین مزدک جزء آیین‌های خاموش شمرده می‌شود. این یعنی اینکه به ویژه در ایران از اصول اولیه مزدک هیچ نشانی باقی نمانده است.	امروزه از برخی اصول اولیه نشانی مانده است، آن هم بسیار کم‌رنگ و غیرفعال. کشورهای انگشت‌شماری امروز برخی اصول مارکس را تعقیب می‌کنند که آنها هم ممکن است تا چند سال دیگر تغییر رویه دهند.	ماندگاری اصول	۱۸
اختلاف	تمسک به برخی اصول دینی و ماورایی در اندیشه‌های مزدک به چشم می‌خورد.	اعتقاد به اینکه صرفاً مؤلفه‌های اقتصادی و مادی سبب حرکت تاریخ به سمت جلو می‌شود.	ماتریالیسم - اقتصاد (راه رسیدن به هدف)	۱۹
اختلاف	عدالت یعنی توزیع بالسویه دارایی میان مردم	عدالت یعنی هر کس به اندازه کارش مزد بگیرد.	تعریف عدالت	۲۰
اختلاف	از کلیت اندیشه‌ها نشانی دیده نمی‌شود.	سرمایه‌داری چتری بزرگ بر روی اندیشه‌های مارکس کشیده است.	جامعه‌نویین	۲۱

پی‌نوشت‌ها

۱. یعقوبی در *البلدان*، ص ۵۴، چنین می‌نویسد: «و نیشابور ولایتی است وسیع با نواحی بسیار از آن جمله، طبسین و قوهستان و نسا و ابیورد و ...». از گفته یعقوبی مشخص می‌شود که نسا جزئی از نیشابور است و از آنجایی که ابوریحان محل تولد او را نسا ذکر کرده (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۱۱)، گویا باید همان نسای نیشابور باشد.
۲. کریستین سن استخر فارس را محل تولد شخص دیگری به نام زردشت خرگان می‌داند. بهار نیز محل تولد زرتشت خرگان را فسا می‌داند (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۲۴۴). با این وصف ممکن است فسای فارس و استخر فارس یک جا باشند که هیچ ربطی به نسای نیشابور که محل تولد مزدک است نداشته باشد.
۳. عده‌ای مزدک را موبد دانسته‌اند ولی احتمال این مطلب بسیار کم است. زیرا در این صورت، او باید در دیوان عالی روحانیان به عنوان ملحد محاکمه می‌شد (کلیما، ۱۳۷۱: ۱۶۶).

۴. منصور شکی با این نظر که مزدک دنباله‌روی مانی بوده است موافق نیست (Shaki, 1978: 298-299).
۵. محققان بسیاری به وجود این اصل اعتقادی، که با اندیشه‌های زرتشت و مانی بی‌شباهت نیست اشاره می‌کنند (نک: برنامقدم و پرمون، ۱۳۵۶).
۶. وی مورخ بیزانسی است که تاریخ جهان را در ۱۸ کتاب نوشت.
۷. «قالو ان الله انما جعل الارض ليقسمها العباد بينهم بالتساوی» (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۵۳).
۸. برخلاف مانی که عناصر تشکیل‌دهنده جهان را پنج عنصر اثير، نسیم، نور، آب و آتش می‌دانست.
۹. مزدک پیروان خاص خود را به انجام دادن ریاضت‌های شدیدتری ترغیب می‌کرد. اما پیروان عام او از این ریاضت‌ها معاف بودند.
۱۰. خوردن گوشت مستلزم کشتن حیوان بود. او آزار رساندن به هر موجودی را شایسته نمی‌دانست، درست مانند اصل اهیمنسا در آیین جین.
۱۱. عده‌ای از فیلسوفان جوانی بودند که هگل را به شیوه‌های رادیکال تعبیر می‌کردند. از نظر آنها همه چیز، بشریت بود. آنها خداناباور، خردگرا و لیبرال بودند (کالینیکوس، ۱۳۸۲: ۲۴).
۱۲. از خود بیگانگی عبارت است از بندگی انسان به همه اموری که خود آنها را ساخته است (کولاکوفسکی، ۱۳۸۵: ۲۱۴).
۱۳. درباره دهقانان حاشیه رود رین بیشتر خواهیم گفت.
۱۴. ادیانی مانند زرتشتی و مانویت.
۱۵. مهم‌ترین شرط، حرکت و قیام مردمی است.

منابع

- اصفهانى، رضا (۱۳۶۹). *ایران از زرتشت تا قیام‌های ایرانی*، تهران: انتشارات الهام.
- اکبری، امیر (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان*، بجنورد: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد بجنورد.
- آشوری، داریوش (۱۹۹۷). *دانش‌نامه سیاسی؛ فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی*، تهران: نشر مروارید.
- آقایی، مجتبی (۱۳۸۰-۱۳۸۱). «مزدک؛ اصلاح‌طلبی و فروپاشی»، در: *هفت آسمان*، ش ۱۲-۱۳، ص ۱۳۱-۱۶۸.
- برلین، آیزایا (۱۳۸۶). *کارل مارکس (زندگی و محیط)*، ترجمه: رضا رضایی، تهران: نشر ماهی.
- برنامقدم، محمد؛ پرمون، م. (۱۳۵۶). *درآمدی بر سیر اندیشه در ایران (مانی - مزدک)*، تهران: نشر جهان کتاب.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). *ادیان آسیایی*، تهران: نشر چشمه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه: اکبر داناسرشت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خسروی، خسرو (۱۳۵۹). *مزدک*، تهران: دنیای نو.
- دراندورف، رالف (۱۳۸۱). «کارل مارکس؛ ۱۸۱۸-۱۸۸۳»، ترجمه: کرامت‌الله راسخ، در: *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۸۱ و ۱۸۲، ص ۱۵۰-۱۵۹.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۸۳). *مارکس و سایه‌هایش*، تهران: نشر هرمس - مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- رورتی، ریچارد (۱۳۷۷). «مسیح و مارکس؛ انجیل و مانیفست»، ترجمه: مسلم علی‌خانی، در: *نشریه گزارش*، ش ۹۱، ص ۴۲-۴۵.
- زرین‌کوب، عبدالحسین؛ زرین‌کوب، روزبه (۱۳۷۹). *تاریخ ایران باستان (۴)*؛ *تاریخ سیاسی ساسانیان*، تهران: سمت.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب ترجمه طبرسی و مقایسه آن با تاریخ باعمری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شکی، منصور (۱۳۸۰). «آموزه‌های هستی‌شناختی تکوینی و جهان‌شناختی مزدک»، ترجمه: منیژه اذکائی، در: *نامه پارسی*، ش ۲۲، ص ۱۳-۳۲.
- الشهرستانی، عبد‌الکریم (۱۹۹۵). *الملل والنحل (الجزء الاول)*، تحقیق: امیر علی منها، علی مَسَن فاعور، بیروت: دار المعرفه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر، ج ۲.

بررسی تطبیقی افکار و اندیشه‌های مزدک و کارل مارکس / ۱۵۳

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). *شاهنامه (بر اساس نسخه معتبر مسکو و مقابله با نسخه ژول مول)*، مقدمه: حسین محیی‌الدین قمشه‌ای، تهران: نشر محمد (ص).
- کار، ای. اچ. (۱۳۶۴). *بررسی پیش‌گامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ*، ترجمه: یحیی شمس، تهران: نشر امیرکبیر.
- کالینیکوس، الکس (۱۳۸۲). *اندیشه‌های انقلابی مارکس*، ترجمه: پرویز بابایی، تهران: نشر آزاد مهر، قطره.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۷۴). *سلطنت قباد و ظهور مزدک*، ترجمه: احمد بیرشک، تهران: نشر کتابخانه طهوری.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: نشر صدای معاصر.
- کلیما، اوتار (۱۳۷۱). *تاریخچه مکتب مزدک*، ترجمه: جهانگیر فکری ارشاد، تهران: نشر توس.
- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۵). *جریان‌های اصلی مارکسیسم*، ترجمه: عباس میلانی، تهران: نشر آگاه، ج ۱ و ۲.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبور، تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل (۱۳۷۷). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*، ترجمه: حسن مرتضوی، تهران: نشر آگاه.
- مارکس، کارل؛ انگلس، فریدریش (۱۳۸۵). *مانیفست حزب کمونیست*، ترجمه: محمد پورهرزمان، تهران: نشر توده.
- مجتبوی، جلال‌الدین (۱۳۵۴). «تحلیلی کوتاه از فلسفه سیاسی مارکس»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۹۱-۹۲، ص ۲۱۲-۲۱۹.
- مساروش، اشتیوان (۱۳۸۰). *نظریه بیگانگی مارکس*، ترجمه: حسن شمس‌آوری، کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- مسعودی، علی بن الحسین (۱۳۴۹). *التنبیه والاشراف*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه: عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Gaube, H. (1982). "Mazdak: Historical Reality or Invention?," in: *studia Iranica*, Tome 11, pp. 111-122.

Marx-Engles (1975-94). *Collected Works*, London: Lawrence and Wishart, vol. 3.

Russel, J. R. (1990). "Kartir and Mani: a Shamanistic Model of thire Conflict", in: *Acta Iranica*, vol. XVI, Leiden,

- Shaki, M. (1978). "The Social Doctrine of Mazdak in the light of Middle Persian Evidence,"
in: *Archiv Orientalni*, no. 46,
- Tafazzoli, A. (1984). "Observations sur le soi-disant Mazdak-Nāmag", *Orientalia JDuchesne-Guillemen Emerito Oblata*, pp. 507-510.
- Zaehner, R. C. (1975). *The Dawn and twilight of Zoroastrianism*, London: Weidenfeld and Nicolson.